

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 73-95
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33642.2042

Politics in the Context of Life; A Critique on the Book

Understanding Political Philosophy in the Context of Social Life

Seyyed Reza Hoseini*

Ali Bahrami**

Abstract

The book, “*Understanding Political Philosophy in the Context of Social Life*” written by Mel Thompson and translated by Narges Tajik Neshatia, was published by Pegah Rosgarno Publications in 1397. In this book, the author, adopting an audience-oriented strategy and paying attention to the issues and phenomena of the political day, has emphasized their analysis in the framework of political philosophy. One of the remarkable features of the book is the use of historical routines and trends in paying attention to the fundamental and modern concepts of political philosophy versus political science and reviving the normative attitude towards political affairs. In this article, the book is reviewed from the perspective of method and theoretical basis and analysis of data, and in general concludes that despite the use of new methods of writing, and structuring the text, and creating a content and form appeal to the audience, this book has not been able to show a proper analysis and explanation of the application of political philosophy in the problems of the social day. In this article, the reason for such a situation in the author’s strategic departure from attention and focus on political philosophy, from the fourth chapter onwards, scattering and confusion in the design of very diverse topics and phenomena and semantic and conceptual imbalance in expressing the views of philosophers and political thinkers are observed.

Keywords: Political Philosophy, Social Life, Political Culture, Political Life, Global Developments

* Assistant Professor, Political Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

** PhD Candidate in Political Thought, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
(Corresponding Author), alibahrami60@gmail.com.

Date received: 17/03/2021, Date of acceptance: 20/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

سیاست‌اندیشی در متن زندگی؛

نقد و بررسی کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی

سیدرضا حسینی*

علی بهرامی**

چکیده

کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی نوشته مل تامپسون و ترجمه نرگس تاجیک نشاطیه را انتشارات پگاه روزگار نو در سال ۱۳۹۷ منتشر کرد. در این کتاب، مؤلف با اتخاذ راه‌بردی مخاطب‌محور و در پرتو توجه به مسائل و پدیده‌های روز سیاسی بر تجزیه و تحلیل آن‌ها در چهارچوب فلسفه سیاسی تأکید داشته است. از ویژگی‌های قابل تأمل کتاب بهره‌مندی از روال و روند تاریخی در توجه به مفاهیم بنیادین و نوین فلسفه سیاسی در برابر علم سیاست و احیای نگرش هنجاری به امور سیاسی است. در این مقاله، کتاب از منظر روش و مبنای نظری و تجزیه و تحلیل‌ها و داده‌ها نقد و بررسی می‌شود و در مجموع به این نتیجه می‌رسد که با وجود بهره‌مندی از شیوه‌های نوین تألیف، نگارش و ساختار بندی متن، و ایجاد جذابیت محتوایی و شکلی برای مخاطب، این کتاب نتوانسته است تحلیل و تبیین مناسبی از کاربردهای فلسفه سیاسی در مسائل روز اجتماعی ارائه دهد. در این مقاله، علت چنین وضعیتی در خروج از ریل راه‌بردی نویسنده مبنی بر التفات و تمرکز بر فلسفه سیاسی، از فصل چهارم به بعد، پراکندگی و آشفتگی در طرح موضوعات و پدیده‌های بسیار متنوع، و عدم تناسب و توازن معنایی و مفهومی در بیان آرای فیلسوفان و متفکران سیاسی مشاهده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فلسفه سیاسی، زندگی اجتماعی، فرهنگ سیاسی، زندگی سیاسی، تحولات جهانی.

* استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، 0000-0002-4167-4402

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

alibahrami60@gmail.com 0000-0002-9999-7431

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۹



۱. مقدمه

مل تامپسون از نویسندگان انگلیسی‌تبار و انگلیسی‌زبان حوزه فلسفه است که عموم آثارش را در حوزه فلسفه اخلاق و فلسفه دین نگاشته است. برخی از آثار تامپسون به فارسی ترجمه و در ایران منتشر شده‌اند که از آن‌ها می‌توان به *خودآموز فلسفه*، *فلسوفان بدکردار*، *آشنایی با فلسفه ذهن*، *هفت روز با فلسفه*، و *من اشاره کرد*. آثار تامپسون، خصوصاً دو کتاب *فلسوفان بدکردار* (که با همکاری نایجل راجرز نوشته شده است) - و *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی*، به سبب نوع نگارش و رویکرد تألیفی که جنبه‌های عمومی‌تر و مخاطب‌محورتری نسبت به سایر کتب فلسفی دارند، مورد توجه قشر گسترده‌تری از خوانندگان و علاقه‌مندان قرار گرفته‌اند و به طبع، در ایران نیز با استقبال زیادی مواجه شده‌اند. کتاب *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* در سال ۲۰۱۰ میلادی به زبان انگلیسی نگاشته شده و نسبتاً حاوی آخرین نمونه‌های تحولات و پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در سطح بین‌الملل است و در ایران نیز دو بار، در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۷، به چاپ رسیده است. به سبب شهرت و فراگیری این کتاب در میان علاقه‌مندان و دانشجویان و پژوهش‌گران علوم سیاسی و اجتماعی ایرانی و توجه مخاطبان فارسی‌زبان به آن، نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا ضمن اشاره به محتوا و ساختار اثر، به نقد و بررسی آن بپردازد.

۲. معرفی اثر

عنوان اصلی این کتاب به زبان انگلیسی *Understand Political Philosophy: Teach Yourself* است که نرگس تاجیک نشاطیه آن را *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* ترجمه و انتشارات پگاه روزگار نو در زمستان ۱۳۹۷ اقدام به چاپ این اثر کرده است. چنان‌که در مقدمه نیز اشاره شد، این کتاب پیش‌از این در سال ۱۳۹۵ با ترجمه معصومه صابر مقدم و با عنوان *آشنایی با فلسفه سیاسی در مؤسسه اطلاعات* منتشر شده است. تامپسون کتاب را در ده فصل، به همراه یک پیش‌مقدمه، یک مقدمه، و یک مؤخره، سامان‌دهی کرده است. پیش‌مقدمه «فقط چند دقیقه وقت بگذارید» نام گرفته است و به عنوان آغازگر اثر، تلاش دارد تا ضمن ساختارشکنی در شیوه تألیف کتب فلسفی، در سه بخش مختلف، مخاطبان را با پرسش‌های بنیادین فلسفه سیاسی مانند *چیستی عدالت*، *چیستی آزادی*، *چیستی ارزش‌ها*، *چیستی دولت* - ملت، *چیستی ایدئولوژی*، و ... در نهایت با *چیستی زندگی خوب* از دریچه مسائل و رخدادهای روزمره آشنا سازد و آن‌ها را متوجه ارتباط سیاست نظری با سیاست

عملی کند. بخش مقدمه یک گام فراتر می‌رود و مخاطبان را با جزئیات بیش‌تری از فلسفه سیاسی، نوع نگاه آن به مسائل و پدیده‌های سیاسی، و دلایل بنیادین ظهور ایده‌های سیاسی آشنا می‌کند. فصل دوم، با عنوان «در جست‌وجوی زندگی خوب»، کنکاشی است درباب ریشه‌های فلسفه سیاسی در یونان باستان و تمرکز آن بر آرای افلاطون، ارسطو، و برخی مکاتب فلسفی پس از ارسطو است. تأکید و اشاره به پیوستگی سیاست و اخلاق از ویژگی‌های اصلی این فصل محسوب می‌شود. «قرارداد اجتماعی» عنوان فصل دوم است که در آن به تحولات فلسفه سیاسی در پی بروز و ظهور رنسانس پرداخته شده و محور بحث مفهوم «قرارداد اجتماعی» در اندیشه بنیان‌گذاران و بست‌دهندگان آن یعنی هابز، لاک، و روسواست. فصل سوم نقبی به عالم ایده‌ها، نظام‌ها، و ایدئولوژی‌های سیاسی دارد و بنابر روند و روال تاریخی‌ای که در فصل نخست با یونان باستان آغاز شد و در فصل دوم با رنسانس ادامه یافت به قرن بیستم نظر دارد و می‌کوشد تا درباب آزادی، عدالت، برابری، محیط‌زیست، ناسیونالیسم، و ... اطلاعاتی به مخاطبان ارائه شود. در فصل پنجم، با عنوان «برابری و انصاف»، بیش‌از همه به نظریه‌های بتام و میل در قالب مکتب فایده‌گرایی و جان رالز در قالب لیبرالیسم رفاهی اشاره می‌شود. در این فصل نیز بار دیگر بر پیوستگی و هم‌بستگی اخلاق و سیاست تأکید شده است. فصل ششم «آزادی» نام دارد و نویسنده در آن تلاش می‌کند تا مفهوم آزادی را در آرای متفکران معاصرتری چون آیزایا برلین و اکاوی و بر اهمیت این مفهوم در عصر جدید تأکید کند. «حقوق، عدالت، و قانون» عنوان فصل هفتم کتاب تامپسون است. او در این فصل، ضمن تأکید بر مفهوم آزادی، با توجه به تحولات قرون بیستم و بیست‌ویکم، بر مفهوم عدالت، به‌عنوان یکی از مفاهیم ریشه‌دار و بنیادین فلسفه سیاسی، می‌پردازد. فصل هشتم «جنسیت و فرهنگ» نام دارد و مستقیماً به مباحث اخیر و نوین فلسفه سیاسی اشاره می‌کند و بر پررنگ‌شدن و ارتباط میان فرهنگ و سیاست در قالب لیبرالیسم و جنسیت و سیاست در قالب فمینیسم تأکید دارد. فصل نهم «کشورها، جنگ، و تروریسم» نام دارد و در آن به نظریه‌های جنگ و ریشه‌های تروریسم و ارتباط آن با دولت‌ها و وظایف آن‌ها پرداخته شده است. تامپسون در فصل دهم و آخر کتاب، که آن را «چشم‌انداز جهانی» نام نهاده است، به آخرین مسائل و پدیده‌هایی چون ابعاد بین‌المللی دولت‌ها، شبکه‌های جهانی، و تغییرات آب‌وهوایی‌ای که در فلسفه سیاسی امکان تأمل در آن‌ها وجود دارد توجه می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، بیش‌ترین توجه تامپسون در فصل دهم بر مسائل و پدیده‌هایی است که در دو دهه اخیر روی داده‌اند و می‌توانند محل توجه برای تأمل در فلسفه سیاسی باشند. «پس نوشت: امید بشر به چیست؟» عنوان مؤخره‌ای در قالب

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری است که تامپسون در آن بر لزوم بازگشت و توجه به فلسفه سیاسی در جریان زندگی و مسائل انضمامی و التفات به ملازمت میان سیاست و اخلاق تأکید دارد. مل تامپسون از نویسندگان مشهور در حوزه فلسفه در جهان، خصوصاً دنیای انگلیسی‌زبان، است. او در این کتاب مانند اغلب آثارش می‌کوشد تا مباحث فلسفی را با هدف جذب مخاطبان عام‌تر به فضای تألیفی عمومی‌تری وارد کند. نویسنده اثر، ضمن بیان مثال‌هایی کاملاً انضمامی و کاستن از دشوارنویسی و دشوارگویی‌های رایج که عموماً ذاتی فلسفه دانسته می‌شوند، قلمی روان، ساده، و همه‌فهم دارد. در میان آثار فلسفی تامپسون، می‌توان کتاب *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* را شاخص‌ترین اثر او در حوزه فلسفه سیاسی دانست، کتابی که در میان دیگر آثار او تلاش دارد بیش‌ترین ارتباط فلسفی را با مسائل روز و پدیده‌های رایج و روزمره سیاسی برقرار کند. البته، به دلیل انگلیسی‌بودن نویسنده و حضور او در فضای علمی-دانشگاهی و روشن‌فکری بریتانیا، اندیشه و قلم او نیز برگرفته از سنت فلسفه انگلیسی است و این تأثیر در نوشته او مشهود است. اگرچه رویکرد نگارشی و نوع تألیفات فلسفی تامپسون از منظر توجهش به مخاطبان عام و نه مخاطبان تخصصی فلسفه تا حد زیادی او را منحصر به فرد کرده است، اما از هم‌دوره‌ای‌های او که تا حدودی مانند او سبک و سیاق عام‌تری به نوشته‌های فلسفی خود دادند می‌توان به نمونه‌هایی چون برایان مگی با آثاری چون *سرگذشت فلسفه* (۲۰۰۱)، *مردان اندیشه* (۱۹۷۸)، و *تا حدودی مایکل سندل با اثری چون عدالت؛ چه باید کرد؟* (۲۰۱۰)، آن‌چه با *پول نمی‌توان خرید* (۲۰۱۲) اشاره کرد. در هر حال، به نظر می‌رسد تامپسون در کتاب *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* بیش از دیگر آثارش به مسائل انضمامی پرداخته و کوشیده است تا فلسفه سیاسی را از فضای دانشگاهی و روشن‌فکری به حوزه عمومی‌تر و مخاطب‌پسندتری بکشاند و در این زمینه تمام کوشش خود را کرده است تا از رویدادها و حوادث روزمره‌ای که چه در انگلستان و چه در سطح بین‌المللی مطرح بوده‌اند به‌عنوان مثال‌ها و موردهایی برای تأمل فلسفی بهره‌برد. این رویکرد موجب جلب توجه دایره گسترده‌تری از خوانندگان شده و توانسته است مخاطبان ایرانی بیش‌تری را برای مطالعه جذب کند.

۳. نقد شکلی اثر

به لحاظ شکلی، انتشارات «پگاه روزگار نو» کتاب *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* را در قطع رقعی و در ۳۲۶ صفحه منتشر کرده است. *فلسفه سیاسی را بیاموزید*

عنوان اصلی کتاب تامپسون است، اما مترجم آن را به فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی تغییر داده است. مترجم دلیلی برای این تغییر عنوان بیان نکرده است، اما به نظر می‌رسد، با توجه به رویکرد خاص و انضمامی تامپسون و مثال‌های متعددی که از زندگی روزمره و مسائل اجتماعی و عمومی در اثر خود گنجانده است، چنین عنوانی می‌تواند درون‌مایه و محتوای کتاب را بیش‌تر نشان دهد. به هر حال، اعمال چنین تغییراتی از سوی مترجم مستلزم توضیح مختصری در ابتدای کتاب است که در ترجمه کتاب حاضر انجام نشده است. از آن‌جاکه فرم نوشتاری کتاب تا حد بسیار زیادی با فرم معمول کتاب‌های ترجمه‌ای و تألیفی حوزه علوم انسانی و اجتماعی در کشور متفاوت است، به نظر می‌رسد عدم التزام مترجم یا ناشر به توضیح درباره کادرها، گیومه‌ها، جمع‌بندی‌های میان‌متنی، نتیجه‌گیری‌ها، و نکته‌سنجی‌های درون‌متنی، و ... نقطه‌ضعفی جدی محسوب می‌شود. چنین فرمی بدون توضیحات تاحدودی مخاطبان را دچار سردرگمی مفهومی و محتوایی می‌کند. کتاب شروع مناسبی دارد؛ «فقط چند دقیقه وقت بگذارید» با بخش‌هایی چون «فقط یک دقیقه وقت بگذارید»، «فقط چند دقیقه وقت بگذارید»، و «فقط ده دقیقه وقت بگذارید» از نظر چیدمان و شکل مطالب جذابیت بسیار بالایی برای مطالعه اثر ایجاد کرده است. به این نکته نیز باید اشاره کرد که فرم کلی اثر به فرم نوشتارهای شبکه‌های اجتماعی نزدیک‌تر است و از نگارش و نوع صفحه‌آرایی کلاسیک آگاهانه دوری کرده است. فرم صفحه‌آرایی، نوع قلم انتخابی، و چیدمان عناوین، بخش‌ها، و زیرمجموعه‌های مختلف مباحث شکیل و مناسب است و از این جهت مورد استقبال مخاطب قرار می‌گیرد. هم‌چنین نوع و جنس کاغذ و سبک بودن کل کتاب بر جذابیت‌های شکلی اثر افزوده است، خصوصاً که قطع کتاب این امکان را به خواننده می‌دهد تا آن را در شرایط مختلفی مطالعه کند. به لحاظ نگارشی، مترجم متنی بسیار روان فراهم کرده است و اثر در تمامی فصول خود عاری از اغلاط نگارشی است. در نهایت، به نظر می‌رسد اگر فهرست اصطلاحات به صورت پانویس درج می‌شد مناسب‌تر از این بود که در پایان کتاب آورده شود.

۴. نقدهای محتوایی

۱.۴ روش و مبانی نظری

کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی فاقد چهارچوب نظری است و نویسنده آن بیش از هر چیزی بر روند تاریخی - توصیفی به هم‌راه بهره‌گیری از شیوه‌نوشتاری خاص

و مخاطب‌پسندتر تمرکز کرده است. نه در مقدمه کتاب و نه در پیش‌مقدمه آن سخنی از ره‌یافت و چهارچوب نظری نیامده، بلکه در این دو بخش تنها بر اهمیت و لزوم فلسفی نظرکردن به پدیده‌ها و مسائل سیاسی تأکید شده است. درحقیقت، باید اشاره داشت که اگرچه کتاب تامپسون فاقد ره‌یافت و چهارچوب نظری مألوفی است، اما می‌توان گفت دعوتی است برای حرکت به سوی یک ره‌یافت و آن ره‌یافت فهم مسائل و پدیده‌های سیاسی در بستر فلسفه سیاسی است. تمام کتاب و البته پیش‌مقدمه و مقدمه آن تلاشی شفاف و روان برای دعوت به ورود به چنین ره‌یافتی است.

اکثر کتاب‌ها بحثی را معرفی می‌کنند. این کتاب‌ها به این دلیل نوشته می‌شوند که نویسنده احساس می‌کند حرف خاصی برای گفتن دارد یا شکافی را در دانش موجود پرمی‌کند. برعکس این کتاب درصدد معرفی خود فلسفه سیاسی به‌عنوان یک موضوع است. این کتاب نمی‌خواهد برای استدلال درمورد هرگونه نتیجه‌گیری تلاش کند، بلکه درصدد طرح موضوعات فوق و قراردادن آن‌ها در بافتار، هم‌راه با ارائه دستورکار برای بحث‌های جدید، است. اگر برخی پرسش‌ها به‌نظر خطایی هستند یا سوگیری سیاسی به جانب یا جانبی دیگر را نشان می‌دهند، نتیجه اجتناب‌ناپذیر تلاش برای تجزیه و تحلیل و دست‌وپنجه نرم کردن با موضوعات یادشده است. درمجموع، خواننده می‌تواند نتیجه‌گیری سیاسی خودش را داشته باشد (تامپسون ۱۳۹۸: ۴۰-۴۱).

می‌توان گفت تامپسون کوشیده است تا با پرداختن به پدیده‌ها و مسائل سیاسی روز و تجزیه و تحلیل آن‌ها مخاطب را به سوی فلسفی‌دیدن سیاست بکشاند. به بیان دیگر، کتاب از ره‌یافت و چهارچوب نظری خاصی بهره نبرده است، بلکه به‌نظر می‌رسد دعوت به ورود به ره‌یافتی کرده که از نظر نویسنده در دوران جدید مغفول مانده است. دعوت تامپسون به‌نوعی می‌تواند یادآور دعوت اشتراوس به فهم فلسفی از امور سیاسی باشد.

فلسفه سیاسی کوششی خواهد بود برای نشان دادن معرفت نسبت به طبیعت چیزها و امور سیاسی به جای گمان درباره طبیعت چیزها و امور سیاسی. امور سیاسی به دلیل طبیعتشان موضوعیت دارند و از این رو تأیید یا رد، انتخاب یا طرد، ستایش یا مذمت می‌شوند... اگر انسان امور سیاسی را با سنجه‌ای از خوبی و بدی محک نزند، آن‌ها را به‌مثابه آنچه هستند، یعنی به‌مثابه امور سیاسی، درک نمی‌کند. انسان برای قضاوت صحیح باید معیارهای حقیقی را بداند (اشتراوس ۱۳۷۱: ۲۵).

کتاب تامپسون با چنین مبنايي از مخاطب خویش می‌خواهد تا پدیده‌ها و مسائل سیاسی را نه از دریچه نگاه علم سیاست بلکه از منظر فلسفه سیاسی بنگرد. کتاب در پی احیای

فلسفه سیاسی نزد علاقه‌مندان سیاست و توصیف و تحلیل آن نزد مخاطبان عام است. لذا، می‌توان بر این نکته تأکید داشت که مسیر نظری و مبنای فکری کتاب، در مناقشه علم سیاست و فلسفه سیاسی، با ترفند و شگرد بهره‌گیری از مسائل و پدیده‌های روز سیاسی و اجتماعی و تحلیل فلسفی آن‌ها و کنارزدن اتهام انتزاعی بودن فلسفه سیاسی و عدم توجهش به واقعیت‌های زیست‌سیاسی، جانب فلسفه سیاسی را گرفته است.

پرسش این است که چرا باید فلسفه سیاسی را ترجیح دهیم؟ ... علوم سیاسی محصول فلسفه سیاسی است. به بیان دقیق‌تر، علوم سیاسی در قرن هفدهم علیه فلسفه سیاسی شورید و در جنبش پوزیتیویستی اواخر قرن نوزدهم در مقام رشته‌ای متفاوت و مجزا مطرح گشت. مناقشه‌ای که اکنون میان علوم سیاسی و فلسفه سیاسی در دانشکده‌های علوم سیاسی وجود دارد نتیجه همین شورش قدیمی‌تر و عمیق‌تر است ... در دهه‌های اخیر، حرفه علوم سیاسی دست خوش نظریه‌های جدیدی شده است که یکی پس از دیگری عرضه شده‌اند، نظریه‌هایی مانند رفتارگرایی و انتخاب عقلانی؛ هر یک از این نظریه‌ها وعده می‌دهند که بحث‌های قدیمی بر سر ارزش‌ها را فیصله خواهند داد و از شر فلسفه سیاسی رها خواهند شد. باین‌همه، به‌رغم تلاش‌هایی که برای کناره‌اندان فلسفه سیاسی صورت می‌گیرد، این رشته به‌نحوی به حیات خود ادامه داده است (منسفیلد ۱۳۹۵: ۱۸-۲۰).

دعوت فلسفی تامپسون در این کتاب روند و روال تاریخی نیز دارد، روندی که از یونان باستان آغاز شده و به قرن بیست‌ویکم رسیده است. دعوت تامپسون به اتخاذ ره‌یافت فلسفی به سیاست تا پایان فصل سوم منظم و منسجم است و از فصل چهارم هرچه به سمت پایان اثر حرکت می‌کنیم متن از نظر مبنای نوشتاری و دعوت نظری که دارد، به صورت تصاعدی، دچار آشفتگی می‌شود. مبنای نظری نویسنده از فصل چهارم به بعد ضعیف می‌شود تا این‌که در میانه اثر گم می‌شود و به محاق می‌رود. این درحالی است که کتاب از فصل چهارم برای مخاطب عام جذاب و جذاب‌تر می‌شود. انبوهی از مسائل و مباحث مانند جنگ و دولت، تروریسم، جنسیت، تغییر سیاست‌های آب‌وهوایی، هویت و نمایندگی، شبکه‌های جهانی، و ... نخ تسبیح نظری کتاب را گسسته است. مخاطب در میان انبوهی از مسائل و پدیده‌ها غرق می‌شود و متن از قوامی که در چهار فصل نخست داشت می‌افتد. تامپسون نمی‌تواند مبنای نظری و دعوت خود را تا پایان کتاب به درستی پیش برد و به‌انجام برساند. به عبارت دیگر، او نمی‌تواند میان جذابیت برای مخاطب و دعوت خاص به فلسفه سیاسی موازنه و تناسب ایجاد کند. نکته دیگر این است که کتاب نمی‌تواند میان

فلسفه سیاسی، نظریه سیاسی، و ایدئولوژی سیاسی مرزبندی روشنی ایجاد کند. مخاطب در فصل‌های چهارم تا دهم میان این سه مفهوم سرگردان می‌ماند و نمی‌تواند به تمیز و تشخیص صحیحی از این مفاهیم دست یابد. شاید از این منظر بتوان گفت فصول چهارم تا دهم موجب اغتشاش مفهومی مخاطبان کتاب شده است. این درحالی است که کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی در سه فصل نخست یکی از نمونه‌های قابل توجه را در میان نوشتارهای ترجمه‌شده درباره مفاهیم بنیادین فلسفه سیاسی ارائه کرده است. مخاطب اثر به‌خوبی به آغازگاه فلسفه سیاسی پی می‌برد و با چالش‌های اندیشگی یونانیان، رومی‌ها، مدرسی‌ها، و متفکران دوران رنسانس آشنا می‌شود. این سه فصل فتح باب مناسبی است تا مخاطب عام به‌سوی مطالعه عمیق‌تر فلسفه سیاسی گرایش پیدا کند، چه آن‌که در میدان جدال علم سیاست و فلسفه سیاسی دومی مخاطب را از سخت‌فهمی رنج می‌دهد.

ما، در مقام شهروند، دائماً به سؤالات خاصی درباره رابطه‌مان با حکومت برمی‌خوریم. برای پاسخ‌دادن ... ما ناگزیر به سمت سؤالات کلی‌تر و بنیادی‌تر که مربوط به اقتدار سیاسی هستند کشیده می‌شویم ... سؤالات کلی آن‌قدر انتزاعی و پیچیده هستند که مشکل می‌توان کار را با تلاش برای پاسخ‌دادن به آن‌ها آغاز کرد. یکی از کارهای بسیار مهم فلسفه سیاسی تلاش برای پاسخ‌دادن به همین سؤال‌هاست. برای روشن‌ساختن رابطه‌مان با دولت فلسفه سیاسی اهمیتی بیش از اندازه دارد (کولسکو ۱۳۹۵: ۵).

در نیمه دوم کتاب، یعنی از فصل چهارم به بعد، بی‌تناسبی جدی‌ای به چشم می‌خورد. نویسنده گاه چنان به اندیشه یک متفکر پرداخته که گویی هدف کتاب را فراموش کرده است و گاه چنان از یک مفهوم گذر کرده که مجال برای فهم مخاطب ایجاد نکرده است. برای نمونه، می‌توان به پرداختن به آرای رالز در فصل پنجم و جهانی شدن یا فضای مجازی در فصل دهم اشاره کرد. پرداختن به پدیده‌های سیاسی و تجزیه و تحلیل فلسفی در نیمه دوم کتاب نیز دارای توازن و تناسب درستی نیست.

۲.۴ نقد تجزیه و تحلیل‌ها و داده‌ها

مقدمه کتاب فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی در جایگاه فصل نخست آن قرار دارد، فصلی که پس از پیش‌مقدمه‌ای با عنوان «فقط چند دقیقه وقت بگذارید» به پرسش اساسی و محوری «فلسفه سیاسی چیست؟» پاسخ می‌دهد و می‌تواند دریچه مناسبی را به آغاز راه تحلیل پدیده‌ها و مسائل سیاسی از منظر فلسفه سیاسی به‌روی مخاطب

خویش بگشاید. نویسنده در همین فصل می‌کوشد تا به پرسش اساسی دیگری با این عنوان که «فلسفه سیاسی چه موضوعاتی را در بر می‌گیرد؟» نیز پاسخ دهد. پاسخ تامپسون به این دو پرسش مخاطب را تا حد زیادی با مسیر محتوایی کتاب آشنا می‌کند و ذهن او را با دنیای تحلیل سیاسی در چهارچوب و ره‌یافت فلسفه سیاسی آماده می‌سازد. نویسنده در فصل نخست نیز روندی تاریخی را پی می‌گیرد تا فصل اول اجمالی باشد بر تمام اثر. بدین ترتیب، فصل نخست کتاب دربرگیرنده همه کتاب در ابعادی کوچک‌تر است. نکته‌ای که نویسنده در پایان روند و روال تاریخی فصل نخست می‌کوشد تا آن را به مخاطب نشان دهد این است که راه فلسفه سیاسی با پیروزی لیبرال - دموکراسی فرو بسته نیست و با پدید آمدن مسائل و رخداد های جدید هم‌چنان می‌توان فلسفه سیاسی را به کار بست.

با آغاز سده بیست و یکم موضوعاتی مطرح شد که در گذشته مطرح نبود. دو دهه پایانی سده بیستم شاهد شکست تدریجی نظام های سیاسی سوسیالیستی و کمونیستی بود و ایالات متحده آمریکا را به عنوان تنها ابر قدرت به جا گذاشت. به نظر می‌رسد که لیبرال - دموکراسی و سرمایه‌داری تنها گزینه ممکن سیاسی و اقتصادی باشد ... اما موضوعات مهم دیگری وجود دارد که باید در درون جهان مدرن به آن‌ها پرداخت ... ما نمی‌توانیم با این موضوعات جدیدتر به سادگی در چهارچوب بحث‌های قدیمی‌تر بین اولویت‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری برخورد کنیم (تامپسون ۱۳۹۷: ۳۶-۳۸).

اگرچه تامپسون از لیبرال - دموکراسی عدول نمی‌کند، اما او راه سخت فهم فلسفی دموکراسی را برمی‌گزیند.

عصر حاضر، چنان‌که بیش از ۱۵۰ سال پیش الکسی دو توکویل پیش‌گویی کرد، عصر دموکراسی است. اما اندیشه ما در باب نظریه و عمل دموکراسی چهره‌های گوناگونی به خود گرفته است ... بررسی مناقشه‌های موجود در فلسفه سیاسی نوین در باب دموکراسی فی‌نفسه کاری دلهره‌آور است (جیکوبز ۱۳۸۶: ۶).

تامپسون می‌کوشد تا با ساده‌سازی مفاهیم پیچیده فلسفه سیاسی در باب دموکراسی مخاطب خود را به ورای انگاره بن‌بست فکری لیبرال - دموکراسی هدایت کند. بدین سان، فصل نخست نگاهی به روند تاریخی فلسفه سیاسی و ارتباط آن با پدیده‌های سیاسی دارد و در صدد افق‌گشایی فلسفی برای مسائل و پدیده‌های پسالیبرال - دموکراسی است. عنوان فصل دوم «در جست‌وجوی زندگی خوب» انتخاب شده است. نویسنده در این فصل به پرسش‌های نخستین و بنیادین فلسفه سیاسی‌ای که برآمده از تفکر خاص یونانی است

می‌پردازد و می‌کوشد که مخاطب خویش را متوجه «جای» و «گاه» فلسفه سیاسی کند. تامپسون نیز ریشه تفکر فلسفی را نه تنها در یونان بلکه فلسفه متأخر را نیز در همان‌جا می‌بیند. «مانند بسیاری چیزهای دیگر در فلسفه غرب، دستور کار برای بحث‌های متأخر در یونان باستان قرار دارد» (تامپسون ۱۳۹۷: ۴۴). اگرچه توصیف و توضیح نویسنده درباره افلاطون و ارسطو در جهت و مسیر کتاب روشنی‌بخش است، اما به نظر می‌رسد اشاره نکردن به «سقراط» به عنوان سرمنشأ فلسفه و پرسش از مفاهیم بنیادین زیست بشری به فصل دوم آسیب وارده کرده، چراکه سقراط پایه و بنیان تفکر فلسفی یونان است. «سقراط سنت اخلاقی و عقلانی‌ای را پدید آورد که اروپا از آن زمان با آن زندگی کرده است. این‌که چگونه تحقق چنین امری ممکن گشته چیزی است که باید توضیح داد» (تیلر ۱۳۹۱: ۱۱۴). در چنین شرایطی، فصل دوم از ضعف اساسی دیگری نیز رنج می‌برد. این فصل که بناست فلسفه سیاسی را از یونان به اصحاب قرارداد اجتماعی در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی متصل کند تنها در هشت صفحه به مکاتب مهمی چون اپیکوری، کلبی، رواقی، و ... و هم چنین جریان فکری قرون وسطی و طلوع رنسانس می‌پردازد. از این منظر، می‌توان گفت کتاب با پرشی تاریخی مواجه است که به متن ضربه وارد کرده است. کتاب به دوران‌هایی بها نداده که هزار و هشتاد سال اندیشه سیاسی را در بر گرفته و بر فلسفه سیاسی بسیار اثرگذار بوده است.

در دوره هزار و هشتاد ساله میان مرگ ارسطو (۳۲۲ پیش از میلاد) و تولد ماکیاوول (۱۴۶۹ پس از میلاد) چهار تحول بزرگ فکری در باختر زمین روی داد: نخست پیدایی مکاتب فلسفی شکاکی و اپیکوری و رواقی؛ دوم تکوین نظریات سیاسی و حقوقی وابسته به امپراطوری روم؛ سوم رواج مسیحیت؛ و چهارم آغاز دوره معروف به رنسانس یا نوزایی و اصلاح (عنایت ۱۳۹۰: ۱۲۱).

اگرچه اثر تامپسون کتابی درباره تاریخ فلسفه سیاسی نیست، اما او با انتخاب روالی تاریخی برای اثر خویش می‌بایست اطلاعات بیش‌تری از این چهار دوره مهم در اختیار خواننده قرار می‌داد و در این باره نسبت و تناسب در کل متن را بیش‌تر رعایت می‌کرد. عنوان فصل سوم «قرارداد اجتماعی» است و چنان‌که از عنوان آن برمی‌آید، کوششی است برای توضیح و توصیف آرای اصحاب قرارداد اجتماعی به سبک و شیوه تامپسون. اگرچه اندیشه قرارداد اجتماعی در قامت نظریه‌ای برای دولت و در چهارچوب فلسفه سیاسی با گریسیوس (۱۵۸۳-۱۶۴۵ م) آغاز شد، اما تامپسون مانند بسیاری از نویسندگان

حوزه‌اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی مروری بر آرای سه فیلسوف مشهور نظریه قرارداد اجتماعی، یعنی هابز، لاک، و روسو، کرده است. «این نظریه اولین بار از طرف حقوق‌دان نامی هلندی، هوگو گروسیوس، اظهار گردیده و سپس توسط اندیشمندان دیگری هم چون هابز، لاک، و روسو که همه از طرفداران حقوق طبیعی بودند تشریح گردید» (طاهری ۱۳۸۶: ۷۳). تامپسون به درستی راه دموکراسی یونانی را از راه دموکراسی نوین و مدرن جدا دانسته و ریشه دموکراسی کنونی را نه در یونان که در آرای اصحاب قرارداد اجتماعی دیده است. البته، مؤلف می‌کوشد توجه به قرارداد اجتماعی را مبدأ حرکت به سوی دولت مدرن نیز بداند.

بدین ترتیب، ما به قراردادگرایی سده‌های هفدهم و هجدهم می‌رسیم؛ به بیان دیگر، تلاش برای یافتن توجیه عقلانی برای دولت مدرن براساس توافق مردم. در این دوره، بنیان‌های دموکراسی مدرن و لیبرالیسم بنا شد و از این رو پایه‌های اندیشه سیاسی مدرن شکل گرفت (تامپسون ۱۳۹۷: ۷۷).

نویسنده ریشه و بنیاد حرکت فلسفه سیاسی به سوی قراردادگرایی را توجه مفرط و بی‌پروایانه به «فرد» می‌داند. او معتقد است که قرارداد اجتماعی در واکنش به این فکر رونق گرفت که گمان می‌کرد «جامعه یک ساختار خداداد است که افراد باید خود را با آن هماهنگ کنند و لذا اهدافشان را در درون جامعه، به مثابه یک کل، تحقق بخشند» (همان). اگرچه این مهم بخشی از زمینه التفات فلسفه سیاسی به «قرارداد اجتماعی» را فراهم کرده، اما تامپسون به سویه‌های دیگر این التفات بی‌توجهی کرده است، سویه بسیار مهمی که می‌توان از آن به تلقی انسان‌شناسانه از «وضع طبیعی بشر» از سوی فیلسوفان قرارداد اجتماعی یاد کرد. این سویه فکری دقیقاً نشان می‌دهد که التفات و توجه بیش‌ازحد به «فرد» موجب رجوع آن‌ها به نوعی از جامعه بود، جامعه‌ای مبتنی بر قرارداد. انسان فردگرا، خودخواه، بداندیش، و از لحاظ مبارزه‌جویی برتری طلب است. اگر انسان به طور کاملاً آزاد بود تا به طور کامل از طبیعت خود پیروی کند، ناگزیر در چنین جنگی که جنگ همه با همه است درگیر می‌شد و زندگی در چنین وضعی با چنین ویژگی‌هایی، که وضع طبیعی است، قابل تحمل نیست ... برای حفظ صلح و امنیت باید قراری میان مردم گذاشته شود ... قرار موردنظر هابز شکل موافقت همه مردم با همه مردم را پیدا کرد ... هابز گفت دو نوع جامعه مشترک‌المنافع یا دولت وجود دارد: ۱. دولت تأسیسی؛ ۲. دولت اکتسابی. دولت یا حکومت تأسیسی همان است که گفته شد از راه یک قرار اجتماعی به وجود می‌آید (عالم ۱۳۹۴: ۲۳۹-۲۴۶).

بدین ترتیب، تامپسون به گریز از «فردگرایی» مفرط در اندیشه‌ی اصحاب قرارداد اجتماعی اشاره‌ای نمی‌کند و این سویه‌ی نظری آن‌ها را نادیده می‌انگارد. اصحاب قرارداد اجتماعی به جامعه‌ی اکتسابی و اصالت آن اعتقادی نداشتند، اما به فرد و فردگرایی نیز بی‌اعتنا بودند. راه میانه‌ی آن‌ها فرد در جامعه با قراردادی مشخص بود.

عنوان فصل چهارم «ایده‌ها، نظام‌ها، و ایدئولوژی‌ها» انتخاب شده است. نویسنده در این فصل کوشیده است تا به تفاوت‌های بین فلسفه‌ی سیاسی و ایدئولوژی سیاسی پردازد و از طرف دیگر مبانی و اصولی را که ایدئولوژی‌ها بر آن‌ها استوارند برشمارد و در نهایت ادعای اصلی ایدئولوژی‌ها را مطرح کند. در این فصل، نویسنده بر آن بوده است تا با توضیحی درباره‌ی مفاهیمی چون «بوم‌گرایی»، «آزادی»، «عدالت»، «ملت»، و ... به‌مثابه‌ی مفاهیم اصلی یا دال‌های مرکزی در ایدئولوژی‌هایی چون محیط‌زیست‌گرایی، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، و فاشیسم به توصیف و توضیح آن‌ها پردازد و این کار محتوای فصل را تا حد زیادی با نقص و تشویش هم‌راه کرده است. چنان‌که در بخش نخست این نوشته نیز ذکر شد، ضعف محتوایی کتاب تامپسون از همین فصل آغاز می‌شود. نویسنده در تلاش خود برای مرزبندی میان فلسفه‌ی سیاسی و ایدئولوژی سیاسی ناتوان است، اما در عین حال به موارد نسبتاً مناسبی اشاره کرده است، که در نهایت ناکافی به نظر می‌رسد.

فلسفه‌ی سیاسی ترکیبی است از دیدگاه‌هایی در مورد زندگی خوب، موضوعاتی در مورد قرارداد، و نیز نظام‌های گسترده‌ی اندیشه‌ی مانند نظام‌هایی که توسط مارکس و هگل ایجاد شد ... ایدئولوژی‌های سیاسی مجموعه‌ای از ایده‌ها، ارزش‌ها، و استدلال‌هایی است که دست به دست هم می‌دهند تا یک دیدگاه منسجم و فراگیر در مورد آنچه را که جامعه باید باشد ارائه دهند (تامپسون ۱۳۹۷: ۱۰۲-۱۰۳).

مرزبندی تامپسون میان فلسفه‌ی سیاسی و ایدئولوژی سیاسی نامفهوم است و تا پایان فصل مخاطب را به درستی اقناع و متوجه نمی‌کند. مسئله‌ی دیگر عدم توجه نویسنده به «نظریه‌ی سیاسی» است و با نادیده‌انگاشتن این مفهوم اساسی در اندیشه‌ی سیاسی باز هم به سردرگمی مخاطبان خویش می‌افزاید.

به‌طور معمول، می‌گویند علم سیاست دو یا به‌نظر عده‌ای سه تقسیم درونی مشخص دارد. از یک سو، چیزی است که علم سیاست می‌نامند و از سوی دیگر نظریه‌ی سیاسی و فلسفه‌ی سیاسی ... نظریه‌ی سیاسی و فلسفه‌ی سیاسی ممکن است یک‌سان به‌نظر برسد، اما می‌توان به‌لحاظ تأکیدات هریک از آن‌ها تفاوتی را مشخص کرد (هیوود ۱۳۹۳: ۲۱۹-۲۲۰).

اکنون مجالی برای بیان مرزبندی و تفاوت‌های این سه دانش‌واژه نیست، اما آنچه در مقام نقد کتاب اهمیت دارد این است که مخاطب با خواندن فصل پنجم نمی‌تواند به درک درستی از تفاوت فلسفه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی، و نظریه سیاسی نائل شود، امری که به نظر می‌رسد انتظاری مبنایی برای فصلی با عنوان «ایده‌ها، نظام‌ها، و ایدئولوژی‌ها» از کتابی با نام *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* باشد. نکته دیگر درباره این فصل ترجمه نام‌نوس «هرج و مرج‌گرایی» برای ایدئولوژی «آنارشسیسم» است، ترجمه‌ای که مخاطب را از فهم دقیق معنای این ایدئولوژی دور می‌کند؛ چراکه «برخلاف آنچه معروف است، آشوب‌خواه یا «هرج و مرج‌طلب» نیستند و جامعه‌ای بی‌سامان نمی‌خواهند» (آشوری ۱۳۶۶: ۴۰)، بلکه آنارشسیست‌ها «به نظامی می‌اندیشیدند که بر اثر همکاری آزادانه پدید آمده باشد که بهترین شکل آن، از نظر آن‌ها، ایجاد گروه‌های خودگردان است» (علی‌زاده ۱۳۷۷: ۳۹).

فصل پنجم «برابری و انصاف» نام دارد؛ این فصل با تمرکز بر این دو مفهوم و با تأکید بیش‌تر بر مفهوم بنیادین «عدالت» در فلسفه سیاسی هم‌گیزی به ایدئولوژی‌ها زده و هم‌سیری در آرای فایده‌گرایی (بتام و میل)، جان رالز، و هانا آرنست کرده است. تامپسون مکتب فایده‌گرایی را ریشه سرمایه‌داری دانسته و از همین منظر بخش زیادی از فصل پنجم را به بررسی آرای جان رالز و نقد او به فایده‌گرایی اختصاص داده است که تنها نقطه قوت این فصل نیز همین بخش است. درعین حال، اشاره‌های بسیار کوتاه و نام‌نوس به اندیشه رابرت نوزیک و هانا آرنست، بدون ارتباط معنایی و مفهومی وسیع با دیگر بخش‌ها، فصل پنجم را پرمطلب و کم‌معنا کرده است. این مسئله زمانی بیش‌تر نمایان شده که نویسنده در بخش آخر این فصل به مفهوم «دموکراسی» پرداخته است، مفهومی پر دامنه که بخش بزرگی از بحث‌های گسترده در فلسفه سیاسی را از آن خود کرده است. لذا، چنانچه یک فصل از کتاب به‌طور مستقل به مفهوم اساسی دموکراسی اختصاص می‌یافت، کتاب *فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* می‌توانست مفاهیم بزرگ‌تر و بیش‌تری از فلسفه سیاسی را در بر گیرد و از این نظر جامع‌تر و گویاتر شود. البته، باید به این نکته نیز اشاره کرد که نویسنده با این اشاره کوتاه به مفهوم «دموکراسی» نه در پی تبیین و توضیح مختصر این مفهوم بلکه بر آن بوده است تا بر معایب آن دست‌گذارد. توجه او در التفات به دموکراسی، اشاره به «تفوق اکثریت»، «تأثیر تبلیغات»، و «مدیریت حکومت» بوده است، مسائلی که دموکراسی‌ها را در جنبه‌های چالش‌برانگیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

در عمل دموکراسی به محض برپایی به دقت توسط حکومت وقت مدیریت می‌شود، رأی‌دهندگان که به ایشان وعده‌هایی داده شده است با سیلی از تبلیغات احزاب سیاسی رقیب مواجه می‌شوند، انتخاب‌هایشان محدود می‌شود ... این‌که اکثریت با کمک مطبوعات مردم‌پسند ممکن است بر اقلیت مسلط شود یک مسئلهٔ بدیهی برای هر نظام دموکراتیک یا فایده‌گراست ... افکار عمومی همیشه برای تفسیر جانب‌دارانه آماده است. احراز واقعیت‌ها دشوار است ... حکومت‌ها وجود دارند تا مردم را متقاعد کنند. اگر حکومتی اکثریت مؤثر داشته باشد حزب سیاسی پشتیبان حکومت نباید بی‌جهت نگران آمارهای نامطلوب نظرسنجی در کوتاه‌مدت باشد؛ اما وقتی این آمارها تکرار می‌شود یا یک انتخابات نزدیک است، آیا فشاری مضاعف برای طرح و عرضهٔ موضوعات برای طریقی که خوشایند رأی‌دهندگان باشد وجود دارد؟ (تامپسون ۱۳۹۷: ۱۵۷-۱۵۹).

در هر حال، هدف نویسنده محقق نشده و پرداخت موجه‌تر و مبسوط‌تر به مفهوم مهم و اساسی «دموکراسی» هم‌چنان از نقاط ضعف فصل پنجم و کل کتاب باقی مانده است. فصل ششم، با عنوان «آزادی»، یکی از مختصرترین فصول کتاب است و به بحث دربارهٔ آزادی و روایت نظریه‌هایی در باب آن می‌گذرد. صفحات پایانی فصل پنجم و نقل آرای «میل» و «آرنت» در حقیقت دریچه‌ای برای ورود به فصل ششم بودند، فصلی که در آن آرای استوارت میل اندکی بیش‌تر مطرح شده و البته آزادی مثبت و آزادی منفی نزد آیزایا برلین نیز محور اصلی توجه نویسنده است. نویسنده مفهوم «آزادی» را تاجایی بااهمیت می‌داند که در تعریفی ارتباط تنگاتنگی میان سیاست و آزادی برقرار می‌کند؛ «سیاست یک روش گفت‌وگو بین محدودیت به‌سامان و آزادی فردی است» (همان: ۱۶۲). از نکات مهمی که تامسون در این فصل به آن‌ها اشاره کرده رابطهٔ آزادی و قانون، انواع آزادی (آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی عقیده، و آزادی مالکیت)، و نسبت آزادی و خیر عمومی (منفعت عمومی) است. نویسنده پس از بیان نظریهٔ هرکدام از اندیشمندان در باب آزادی طرح پرسش می‌کند و با گزاره‌هایی چون «آزادی می‌تواند هم تهدید و هم فرصت باشد» و «عقل به‌تنهایی نمی‌تواند برای تنظیم آزادی کفایت کند؛ قانون‌گذاری لازم است» (همان: ۱۸۴) درصدد ارائهٔ نتایجی از بحث خویش به مخاطب است. اگرچه تامپسون موضع لیبرالی در برابر آزادی فرد دارد، اما در اثنای بیان موضع خویش می‌کوشد فلسفهٔ آزادی لیبرالی، خصوصاً در بیان استوارت میل، را به‌چالش بکشد؛

آیا او حق داشت که این قدر بر فرد تأکید کند؟ امروزه ما می‌پذیریم که دیدگاه‌های مردم تحت تأثیر رسانه و افکار عمومی جامعه قرار دارد و هر دوی این‌ها ممکن است

تحت تأثیر حکومت‌ها باشند. از حکومت‌ها انتظار می‌رود که به بهداشت، محیط‌زیست، آموزش و پرورش، نافرمانی مدنی، احترام به اقتدار، و غیره توجه کنند. اما با این کار آن‌ها بر آن حوزه‌ای از زندگی تأثیر می‌گذارند که از نظر میل صرفاً متوجه مسئولیت فرد بود. بنابراین، با در نظر گرفتن ماهیت رسانه و جامعه، آیا منصفانه است بپرسیم رویکرد فردگرایانه میل هنوز یک رویکرد واقع‌گرایانه است؟ ... آیا در جامعه مدرن تاکنون این امکان وجود داشته که انتخابی انجام شود که به گونه‌ای تحت تأثیر رسانه‌ها یا انتظارات جامعه قرار نگرفته باشد؟ (همان: ۱۷۱).

پاراگراف پایانی فصل ششم شاید بتواند موضع نویسنده را درباره «آزادی» بهتر نشان دهد، جایی که آزادی نه امری فردی بلکه امری اجتماعی تلقی شده است:

آزادی همواره آزادی درون جامعه است. این یک آزادی برای رشد و پرورش به‌نحوی است که جامعه به من پیش‌نهاد می‌دهد (آزادی مثبت) و به‌نحوی که جامعه اجازه می‌دهد (آزادی منفی)؛ اما در هر دو حالت یک پدیده اجتماعی است. آزادی در عزلت مانند تصور مکتب‌ذن از کف‌زدن با یک دست است (همان: ۱۸۳).

با همه این‌ها، هیچ‌کدام از مباحث فصل «آزادی» در ذهن مخاطب به‌بار نمی‌نشینند و مطالب پراکنده و بدون پیوستگی روایی‌اند. اگرچه کتاب دراصل برای مخاطب عام و غیرتخصصی نوشته شده است، اما بنا نیست چنین کتابی آشفتگی و سرگشتگی در پیام و معنای خود داشته باشد. این مسئله تاحدی است که حتی اشاره نمی‌شود که مبنای توجه و تأکید استوارت میل بر آزادی فردی کسب «منفعت» با محاسبه در افق تثبیت «تشخص» است. لذا، مخاطب در نمی‌یابد که چرا فیلسوفی چون «میل» بر آزادی فردی اصرار دارد و گمان می‌کند فیلسوفان صادرکننده احکام جزمی‌اند.

میل در توضیح می‌گوید که وادارکردن فرد به زندگی براساس آداب و رسوم یا عرف‌ها و دیدگاه مسلط اشتباه است، چون مانع از دستیابی او به عالی‌ترین هدف زندگی انسان، یعنی توسعه کامل و آزادانه توانایی‌های انسانی، می‌شود. هم‌نوایی با جماعت، در شرحی که میل ارائه می‌دهد، دشمن بهترین شیوه زندگی است ... اقدامات و پی‌آمدها تنها چیزی نیست که اهمیت دارد و شخصیت افراد نیز مهم است. به‌نظر میل، اهمیت فردیت، بیش‌ازاین که برخاسته از لذتی باشد که ایجاد می‌کند، ناشی از شخصیتی است که نمایان‌گر آن است. کسی که امیال و هوس‌هایش به خودش تعلق ندارند شخصیتی ندارد و شخصیت او بیش از شخصیت دیگر بخار نیست (سندل ۱۳۹۷: ۶۹-۷۰).

نویسنده کتاب در فصل هفتم که آن را «حقوق، عدالت، و قانون» نامیده است بازگشت‌های بسیاری به آرای فیلسوفان یونان، رنسانس، و معاصر دارد و توضیح نسبت حقوق، قانون، و عدالت هدف اصلی این فصل است. اگرچه نویسنده با اتخاذ راه‌بردی درست دو رویداد مهم حقوقی - قانونی، اعلامیه استقلال آمریکا، و اعلامیه حقوق بشر فرانسه را محور فهم نسبت یادشده قرار می‌دهد، اما به هدف نهایی خود نائل نمی‌شود. نویسنده بدون پشتوانه معرفتی و مبانی فلسفی مناسب به آرای اندیشمندان معاصر متعددی گریز زده است. برای نمونه، می‌توان از رابرت نوزیک نام برد. «اختیارگرایی» به‌عنوان نظریه‌ای سیاسی - اقتصادی مطرح شده است، اما هیچ پیشینه‌ای از آن در فصول سابق وجود ندارد و البته در این فصل نیز به‌درستی توضیح داده نمی‌شود. هم‌چنین، از نسبت آرای فلسفه اخلاق کانت با نظریه نوزیک سخن به‌میان آمده است، درحالی‌که خواننده (مخاطبی که مدنظر تامپسون است) هیچ درک صحیحی از فلسفه اخلاق این فیلسوف جریان‌ساز ندارد؛

استدلال نوزیک نقطه آغاز را این دیدگاه کانت قرار دارد که باید با مردم همواره به‌عنوان غایات فی‌الذات رفتار کرد، نه به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به غایات ... وظیفه دولت صرفاً صیانت از افراد و دارایی‌هایشان است. آنچه آن‌ها درمورد خود و مایملکشان انجام می‌دهند به خودشان مربوط است نه به دولت ... این یک موضع اساسی اختیارگرایانه است (تامپسون ۱۳۹۷: ۱۹۶).

اشاره با آرای میلتون فریدمن برای توصیف و توضیح اختیارگرایی می‌توانست کمک بیش‌تری به متن کند و نقدهای معاصر به نظریه رالز را تبیین بهتری کند؛

در قرن بیستم، بیش‌تر لیبرال‌های راست‌گرا مانند فردریش هایک و رابرت نوزیک و میلتون فریدمن برابری را محل آزادی و با آن جمع‌ناپذیر می‌دانند و سخن‌گفتن از عدالت اجتماعی را در جامعه مرکب از افراد آزاد موجب پیدایش قدرتی برتر و سلب آزادی انسان‌ها می‌شمارند (بشیریه ۱۳۹۳: ۲۴-۲۵).

ازسوی‌دیگر، اشاره‌های بیش‌تر به فلسفه اخلاق کانت، مانند آنچه در فایده‌گرایی بتام و فضیلت‌گرایی یونانیان انجام شده است، می‌توانست تعادل بیش‌تری بین سه نظریه اخلاقی فضیلت‌گرایی، نتیجه‌گرایی، و تکلیف‌گرایی ایجاد کند.

فصل هشتم کتاب «جنسیت و فرهنگ» نام گرفته است، فصلی که به‌نسبت فصول چهارم تا هفتم به پراکندگی مفهومی کم‌تری دچار شده است. این فصل دو بخش دارد: در بخش اول بناست الگوهای نظری فمینیسم بررسی و توصیف و توضیحی از آن‌ها

به مخاطب ارائه شود. این بخش از رسیدن به چنین هدفی ناکام می‌ماند و صرفاً پیشینه‌ای از آثار فمینیستی ماری کرافت، استوارت میل، و سیمون دوبووار را، البته با تمرکز بر اثر میل و توصیف‌ها و توضیح‌هایی پراکنده، ارائه می‌دهد. اساساً نویسنده در همه فصل‌ها تمرکز خویش را بر آرای استوارت میل قرار داده و بسیاری متفکران دیگر را در حاشیه بحث‌های خویش مطرح کرده است و بدین ترتیب فلسفه سیاسی را در دایره محدودتری از اندیشمندان مطرح کرده است. در همین بخش نیز، از کرافت و خصوصاً دوبووار سخن کم‌تری به میان آمده و عملاً دوبووار به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متفکران جنبش فمینیستی قرن بیستم نادیده انگاشته شده است.

هر شرحی که از فمینیسم ارائه شود دربرگیرنده کارهای دوبووار خواهد بود و از آن‌جاکه فمینیسم بر دیگر رشته‌ها و سنن فکری تأثیرگذار است کارهای وی در متن‌هایی غیر از متن‌های فمینیستی نیز به چشم می‌خورد. عجیب آن‌که هرچه کارهای یار و همکار او، یعنی ژان پل سارتر، به تاریخ فلسفه تعلق پیدا می‌کند، نوشته‌های دوبووار در کانون توجه مباحث و نظریات مربوط به اواخر قرن بیستم قرار می‌گیرد ... جایگاهی که به کار وی طنین و بازتابی همیشگی می‌بخشد (استونز ۱۳۹۰: ۱۱۲).

از سوی دیگر، انتظار می‌رود وقتی سخن از جنسیت و فلسفه سیاسی است نویسنده حداقل سیمایی کلی از تنوع ایدئولوژی‌های فمینیستی ارائه دهد؛ چراکه این جنبش در دهه‌های اخیر پر دامنه‌ترین بحث‌ها در حوزه علوم انسانی و پرطنین‌ترین تحولات و کنش‌ها در حوزه سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را شکل داده است.

در سه دهه اخیر، حجم متون فمینیستی تا حد یک پدیده بسط یافته است. این مکتب هم‌راه با اکولوژی احتمالاً سریع‌ترین رشد را در میان ایدئولوژی‌ها داشته است ... این مکتب هم‌اکنون در معرض مباحثات شدید قرار دارد و عمیقاً فعال و عمل‌گراست ... انتقاد درونی فمینیسم همه زمینه‌ها را در بر می‌گیرد: کلیه ابعاد و خلاقیت هنری، علوم اجتماعی، علوم انسانی و اخیراً علوم طبیعی را نیز شامل می‌شود ... این مکتب بنیادهای فرهنگ غربی را متزلزل کرده است (وینسنت ۱۳۹۲: ۲۴۳-۲۴۴).

بخش دوم از فصل هشتم که به چندفرهنگ‌گرایی و چندمذهب‌گرایی پرداخته است، با پیش‌کشیدن مباحث پسامدرنیستی، رویکرد تحلیلی - توصیفی ضعیفی به طیف‌های متنوع پست‌مدرن‌ها دارد و نظر به تأثیرگذاری و شمولیت این تفکر در «بستر زندگی اجتماعی» نمی‌تواند دریچه‌ای از فلسفه سیاسی پست‌مدرن را به‌روى مخاطب خویش بگشاید.

دو فصل پایانی کتاب، با عناوین «کشورها، جنگ و تروریسم» و «چشم‌انداز جهانی»، صرفاً گزارشی توصیفی از وضعیت دو دهه اخیر و بیان برخی مسائل جدید پیش‌آمده در صحنه بین‌الملل‌اند. این دو فصل، براساس روال و روند ذکرشده در تضعیف‌متن، از فصل سوم تا پایان آن ضعیف‌ترین بخش‌های کتاب محسوب می‌شوند. هر دو فصل پایانی گزارشی مروری بر تحولات جهانی‌اند. اگرچه روش اتخاذشده تا‌مپسون توجه به تحولات و وقایع زندگی اجتماعی برای التفات به فلسفه سیاسی است، اما سویه‌های گزارش‌گونه و مطبوعاتی‌تری در این دو فصل مشاهده می‌شود که ذهن مخاطب را تا حد زیادی از فلسفه سیاسی دور و به تحلیل‌های روزمره رسانه‌ای نزدیک‌تر می‌کند. این دو فصل لذت عمیق‌تری را که از مطالعه فصول دیگر کتاب در توجه به اندیشیدن فلسفی به سیاست به‌دست آمده بود تا حدی از بین می‌برد. ساختار این دو فصل با مباحث بسیار زیادی چون کشورها، دولت‌ها، رسانه‌ها، اینترنت، محیط‌زیست‌گرایی، جنگ عادلانه، افکار عمومی، مذهب و تروریسم، شرکت‌های چندملیتی، و ... ساختار معنایی پراکنده‌ای را نشان می‌دهد که گویی نویسنده بنا داشته است تا به هر شکل ممکن همه آن‌ها را مطرح کند. این پراکندگی و گستردگی نویسنده را از تمرکز فلسفی بر پدیده‌های سیاسی دور کرده و درنهایت موجب شده تا از هدف اصلی نگارش اثر نیز فاصله بگیرد. برای مثال، در این دو فصل به مبحث تروریسم خیلی عمیق و در حد گزارشی تحلیلی - رسانه‌ای با تمرکز بر رویداد یازدهم سپتامبر نیویورک پرداخته شده است. نقلی از سخن فوکویاما درباره این رویداد و دو نمونه مطبوعاتی نمی‌تواند مخاطب را به رویکرد فلسفی به پدیده تروریسم به‌عنوان نماد بارز خشونت سیاسی بکشانند؛ چه آن‌که نمونه‌های بسیاری از التفات فلسفی به پدیده سیاسی یازدهم سپتامبر وجود دارد، مانند گفت‌وگوی جیوانا بورادوری، استاد فلسفه دانشگاه «واسار» نیویورک، با هابرماس و دریدا؛

بورادوری اعتراف می‌کند: مانند تمام فیلسوفانی که از دهه ۱۹۸۰ سر برآورده‌اند، من هم معتقد بودم هابرماس و دریدا به شدت نگرش‌های متضادی نسبت به روشن‌گری دارند؛ هابرماس از آن دفاع می‌کند و دریدا آن را رد می‌کند ... در واقع در این گفت‌وگو دریدا در دفاع از سنت روشن‌گری به هابرماس می‌پیوندد. هم‌چنین، هردو با واکنش سریع آمریکا برای حمله کردن مخالف‌اند، هردو در ارائه تعریف مشخصی از تروریسم تردید دارند، زیرا نمی‌خواهند بدین ترتیب به آن مشروعیت بدهند ... به اعتقاد بورادوری، فلسفه کمک‌گران‌بهایی است در راه درک تروریسم (ایگلتون و دیگران ۱۳۹۵: ۲۵-۲۶).

شاید بتوان گفت که پس‌نوشت دو صفحه‌ای کتاب با عنوان «امید بشر چیست؟»، که به شکل جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در انتهای اثر نگاشته شده است، اندکی از ضعف فصول پایانی بکاهد و مخاطب را دوباره تاحدودی به فضای فلسفه سیاسی بازگرداند. نویسنده در پس‌نوشت دست به پیش‌بینی‌هایی می‌زند که می‌توان آن‌ها را در گزاره‌های ذیل خلاصه کرد: ۱. احتمالاً در آینده دستور کار متنوعی برای فلسفه سیاسی وجود خواهد داشت؛ ۲. میان سیاست جهانی و هویت مبتنی بر دولت ملت توازن ایجاد خواهد شد؛ ۳. سیطره سیاسی لیبرال - دموکراسی دوام نخواهد داشت؛ ۴. بی‌عدالتی مبتنی بر نظام بازار جهانی آبستن بروز خشم و بی‌ثباتی سیاسی است؛ ۵. مذاهب و ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند صلح و اتحاد جهانی ایجاد کنند، بلکه آگاهی از اصول و ارزش‌های هنجاری برای زندگی خوب از طریق توجه به اخلاق و فلسفه سیاسی این امکان را فراهم خواهد کرد و به انسان‌شناسی هنجاری ختم خواهد شد.

نویسنده، در فراز پایانی کتاب، به‌زبانی شفاف‌تر و در بیانی روشن‌تر، بشر را ملزم به توجه به اخلاق و فلسفه سیاسی می‌داند.

گاهی اوقات که تهدید آشکارا متوجه همگان است می‌توان بر سر طرح‌های مشترک توافق کرد؛ اما در شرایط دیگر، وقتی خودخواهی‌ها و منفعت‌ها رقابت می‌کنند، می‌توان دچار ناکامی شد. این هیچ‌جا واضح‌تر از حوزه سیاسی نیست. از این رو، به فلسفه سیاسی نیاز داریم تا از امور عملی فرایند سیاسی، جنگ‌های قدرت، و نزاع‌های ایدئولوژیک فاصله بگیریم و دائماً ایده‌های اساسی و اصول راه‌نمای سپهر سیاسی زندگی را واکاوی کنیم (تامپسون ۱۳۹۷: ۳۱۹).

۵. نتیجه‌گیری

نویسنده کتاب *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی* ره‌یافت و چهارچوب نظری مألوفی را برنگزیده است، بلکه کلیت اثر او دعوتی است به اتخاذ ره‌یافتی که به واسطه آن مسائل و پدیده‌های سیاسی از منظر فلسفه سیاسی تجزیه و تحلیل می‌شوند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که هدف و راه‌برد تامپسون از اتخاذ چنین ره‌یافتی توجه مخاطبان کتاب به لزوم توجه به فلسفه سیاسی است. این هدف راه‌بردی تامپسون تا پیش از فصل چهارم به‌درستی و در مسیری مخاطب‌محور طی می‌شود، اما از این فصل تا پایان اثر به‌طور محسوسی رو به ضعف می‌گذارد، تاجایی که نویسنده در دو فصل پایانی نهم و دهم تاحد زیادی به ارائه اطلاعات سیاسی و مرور رویدادها و تحلیل‌های عمومی از پدیده‌های سیاسی

روی می‌آورد و از فلسفه سیاسی دور می‌شود. رجوع بیش‌ازاندازه و پرتعداد به مسائل و پدیده‌های سیاسی و تنوع بسیار بالای آن‌ها خواننده‌عام‌تر را جذب می‌کند، اما موجب تشویش و پراکندگی در محتوای اثر شده است. به نظر می‌رسد اگر نویسنده از تعددِ طرح پدیده‌هایی چون تروریسم، چندمذهب‌گرایی، چندفرهنگ‌گرایی، ایدئولوژی‌ها، تغییرات آب‌وهوایی، جنسیت، نمایندگی، آزادی، دموکراسی، عدالت، جهانی‌شدن، شبکه‌های جهانی، پسااستعمار، نمایندگی، قانون‌گرایی، و ... می‌کاست، بهتر و بیش‌تر می‌توانست ذهن مخاطب را به تجزیه و تحلیل در چهارچوب فلسفه سیاسی وارد کند. اگرچه تعدد موضوعات مطرح‌شده در کتاب برای مخاطب جذابیت ایجاد می‌کند، اما فلسفه سیاسی را در انبوهی از مطالب به‌محاق برده و نویسنده نتوانسته است بر همه آن‌ها تمرکز لازم را داشته باشد. ازسوی دیگر، در بیان و نقل اندیشه متفکران و فیلسوفان سیاسی دو مشکل به‌چشم می‌خورد: نخست این‌که جای نام بسیاری از متفکران معاصر در متن خالی است. برای مثال، در حوزه اختیارگرایی نه‌تنها نوزیک به‌درستی شرح داده نمی‌شود، بلکه نامی از فریدمن نیز وجود ندارد، همین‌طور در چندفرهنگ‌گرایی اثری از آرای فیلسوفان پست‌مدرن وجود ندارد؛ دوم این‌که در متن اثر بر برخی از متفکران و فیلسوفانی چون «استوارت میل» و «جان رالز» تأکید بسیار زیادی وجود دارد، درحالی‌که برای نمونه از آرای دیگرانی چون «هانا آرنت» و «سیمون دوبووار» به‌صورتی بسیار گذرا و مختصر عبور شده است. این مسئله توازن و تناسب نقل و بررسی آرای متفکران و فیلسوفانی را که در فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی بسیار مؤثر بوده‌اند برهم زده است. باید به این نکته نیز اشاره کرد که اگرچه روند و روال تاریخی کتاب و نظم و انسجام و راه‌برد نویسنده به‌درستی انتخاب شده و جذابیت‌های بسیار بالایی ایجاد کرده است، اما هرچه از نیمه نخست کتاب به‌سمت نیمه دوم آن پیش می‌رویم، متن ضعیف‌تر می‌شود و از منطق ترسیم‌شده در پیش‌مقدمه و مقدمه خویش دورتر می‌افتد و به ورطه پرگویی و نوعی مطبوعات‌نویسی کشیده می‌شود.

کتاب‌نامه

- آشوری، داریوش (۱۳۶۶)، *دانش‌نامه سیاسی*، تهران: سهروردی.
- استونز، راب (۱۳۹۰)، *متفکران بزرگ جامع‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز.
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۱)، «فلسفه سیاسی چیست؟»، ترجمه فرهنگ رجایی، نشریه فرهنگ، ش ۱۲.
- ایگلتون، تری و دیگران (۱۳۹۵)، *ترور و تفکر*، ترجمه و گردآوری امیر هوشنگ افتخاری‌راد و نادر فتوره‌چی، تهران: چشمه.

- بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، ج ۲، تهران: نشر نی.
- تامپسون، مل (۱۳۹۷)، *فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی*، ترجمه نرگس تاجیک نشاطیه، تهران: روزگار نو.
- تیلر، ا. ای. (۱۳۹۱)، *سقراط*، ترجمه مهدی کهن‌دانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جیکوبز، لزی (۱۳۸۶)، *درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین*، ترجمه مرتضی جیریایی، تهران: نشر نی.
- سندل، مایکل (۱۳۹۷)، *عدالت، چه باید کرد؟*، ترجمه افشین خاک‌باز، تهران: نشر نو.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *اصول علم سیاست*، تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۴)، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، تهران: وزارت امور خارجه.
- علی‌زاده، حسن (۱۳۷۷)، *فرهنگ خاص علوم سیاسی*، تهران: روزنه.
- عنایت، حمید (۱۳۹۰)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران: زمستان.
- کولسکو، جورج (۱۳۹۵)، *تاریخ فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، ج ۱، تهران: نشر نی.
- منسفیلد، هاروی (۱۳۹۵)، *راه‌نمای فلسفه سیاسی*، ترجمه زانیار ابراهیمی، تهران: فلات.
- وینسنت، اندرو (۱۳۹۲)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۳)، *مقدمه نظریه سیاسی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: قومس.

